

حرف درشت

پدیده «دستمال کاغذی»‌ها

پوریا عالمی: دیروز گفتیم چطور شد که ما این‌طور شدیم. حالا باقیش را گوش کنید.

روش حمله: ما در همان غنفلوان جوانی با ابراهیم گلستان آشنا شدیم. منتها چیزی که ما از گلستان دیدیم این بود که می‌رفت تو دل این و آن و عملا از روی کار آدم‌ها و خود آدم‌ها با بولدوز رد می‌شد.

خب این چیزی بود که ما از گلستان دیدیم و ندیدیم که این‌همه سال کار کرده و خوانده و نوشته. زود هم فهمیدیم که خواندن و کارکردن سخت است. اما کار دیگران را هواکردن آسان. نتیجه چی شد؟ صدا بتدری از من، بدون ورق‌زدن دو صفحه کتاب و دقیق‌شدن روی موضوعات، چشممان را بستیم و دانه‌مان را باز کردیم و از روی همه رد شدیم؛ مثلا یارو بد خودش را درآورده و یک رمان نوشته بود. ما با دیدن طرح جلد کتاب می‌گفتیم: «مزخرفه.» بعد طرف می‌پرسید چرا؟ می‌گفتیم همینی که هست... باور نمی‌کنید که این سیستم جواب داد. من که هیچی، صدا بهتر از من، الان تخصصشان این است که از روی دیگران رد بشوند. همه هم می‌گویند ما اقتدا به گلستان کردیم. وضعیت عجیبی است. درواقع ما پالیتیک زدیم- چون از قضاوت می‌ترسیم شروع کردیم به قضاوت‌کردن.

حالا بروی ته‌وتوی این منتقدان را درباروری می‌بینی که اصلا چهار خط از گلستان هم نخونده‌اند و عملا جای گلستانیزم، شیفته ماکیاولی هستند. می‌گویند بهترین دفاع حمله است، اما نمی‌دانند خب آدم باید یک چیزی برای دفاع داشته باشد. نه‌اینکه مدام برود توی دل این و آن و بهشان حمله کند. چپ و راست هم ندارد. شما بگردید ببینید کی‌ها هیچ‌کاری نکردند و الان هر کسی کار می‌کند مثل چی از اینها می‌ترسد، اینها همان‌ها هستند. بهشان چی بگوییم؟ بگوییم دستمال کاغذی؟ چون اینها دوست داشتند کتاب «کاغذی» بنویسند، اما حال نداشتند. می‌خواستند کارشان «مال»‌ی بشود، اما جان کارکردن نداشتند یا «مال» این حرف‌ها نبودند. می‌خواستند «دست»‌ی بر آتش داشته باشند، اما «دست»‌شان همیشه در حال «ماله»‌کشیدن و... است. خب کارنامه کمی هم ندارند. بهشان می‌گوییم دستمال کاغذی که هم برای جامعه مفید باشند، هم به یک دردی بخورند.

حرف درشت: دستمال کاغذی‌ها در همه مجالس حضور دارند برای همین کم‌کم احساس می‌کنند اینها صاحب‌مجلس هستند. قبلا این اساتید در مطبوعات به سختی و زحمت بسیار هم که شده جایی باز می‌کردند. در قرن حاضر حیات دستمال‌کاغذی‌ها به اینترنت بسته است؛ یعنی اگر مودم را خاموش کنی، آنها هم خاموش می‌شوند.

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۳ خرداد ۱۳۹۶ • ۲۷ شعبان ۱۴۳۸ • ۲۴ می ۲۰۱۷ • سال چهاردهم • شماره ۲۸۷۲ • ۲۰ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ • اذان مغرب ۲۰:۳۰ • اذان صبح فردا ۴:۱۱ • طلوع آفتاب ۵:۵۳

روزنفرها

کارتون خواب

هانی انصاری



پرعین پارس

مجموعه نمایندگی های مجاز فروش خودرو



کد صفحی: ۰۲۷۵۸۷۲۵۶ • سال تاسیس ۱۳۸۱

فروش ویژه به تعداد محدود

- تحويل فوری کلیه خودروهای وارداتی ۲۰۱۷
- امکان خرید اقساطی(با تسهیلات بانکی)
- تخفیف ویژه خرید نقدی



برای مشاوره و کسب اطلاعات بیشتر با کارشناسان فروش تماس بگیرید.

ساعت کار در تمام شعب ۸ صبح الی ۲۱ و روزهای تعطیل ۱۶ الی ۱۹

۲۲۵۶۴۴۷۶

شعبه دولت: خیابان شریعتی، خیابان دولت، بعد از چهارراه قنات، پلاک ۲۵۳

۲۲۳۵۰۰۱۱

شعبه سعادت آباد: سعادت آباد، نرسیده به میدان کاج، بین خیابان هجدهم و شانزدهم، پلاک ۵۵

۸۸۲۰۲۸۵۰

شعبه اسفندیار: خیابان ولیعصر، تقاطع نیایش و اسفندیار، پلاک ۴۵۶۵ (با پارکینگ اختصاصی)

۴۴۹۵۵۷۲۱

شعبه کاشانی: بلوار کاشانی، روبروی پمپ بنزین، پلاک ۱۶۰

۴۴۹۶۴۸۷۵

دفتر خدمات رفاهی پس از فروش: بلوار کاشانی، ساختمان گلزار، طبقه ۱

۴۴۹۶۹۸۳۹

پذیرش نمایندگی فعال:

مطالبات

آرزوهایی داریم که نمی‌خواهیم به‌گوربیریم

سؤالات و مطالباتی دارم:

- در حوزه سینما کماکان، دژام سانسور به همان وضعیت اسفبار سابق وجود دارد و سینماگران را تحت فشار شدید قرار داده است.
- کماکان پروانه نمایش برای اثری صادر می‌شود، ولی با مخالفت افراد بانفوذ در شهرها، فیلم از پرده سینما پابین کشیده می‌شود.
- داستان کنسرت‌های مشهد همچنان پابرجاست. گویی در اینجا، فرد دیگری مدیریت می‌کند.
- اهالی موسیقی همچنان خون‌به‌دل هستند. وضع تئاتری‌ها از آنها بدتر و سینمایی‌ها بدتر از هر دو. آیا دولت می‌تواند حامی هنرمندان خود در شهرها باشد که قوانینی غیر از قوانین جاری کشور در آنها اجرا می‌شود؟
- اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

اگر هنر، مخاطب مردمی خود را از دست بدهد، از بین خواهد رفت، اما چطور قرار است مردمی که تا مغز استخوان گرفتار روزمرگی، گرانی و نان شب هستند، با خانواده خود راهی سینما، گالری، سالن تئاتر شوند؟

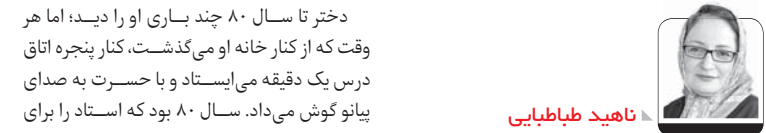
یادداشت

عکس یک عکس!

مهرداد حجتی: انتخابات ۹۶ بار دیگر توان اصلاح‌طلبان در بسیج یک جامعه متکثر برای تحقق یک پروژه مشترک را به رخ کشید؛ جامعه‌ای با تنوع قومی، مذهبی و فرهنگی. جامعه‌ای که قرار نبوده هیچ‌گاه آن‌گونه ببندیشد که یک گروه خاص می‌اندیشد. جامعه‌ای به غایت آرمان‌گرا و تحول‌خواه. هنر اصلاح‌طلبان در همین‌جا نهفته است که می‌تواند با لایه‌های مختلف این جامعه وارد گفت‌وگو شود و آنها را برای تحقق یک آرمان بسیج کند. رشد چشمگیر اقبال عمومی به برنامه‌های اصلاح‌طلبان در هر دوره انتخابات – بنا به اطلاعات آماری – مؤید همین نکته است. درحالی‌که همین آمار نشان می‌دهد که اصولگرایان در هر دوره از انتخابات هیچ رشد درخوراعتنایی نسبت به دوره‌های قبل نداشته‌اند. آنها با اتکا به یک پایگاه رای ثابت همواره وارد انتخابات می‌شوند و در صورت مشارکت پابین جامعه، می‌توانند با همان آمار پیروز شوند. رای ثابت اصولگرایان نشان‌دهنده یک نکته راهبردی است و آن این است که آنها در ادوار مختلف نتوانسته‌اند با دیگر بخش‌های جامعه وارد گفت‌وگو شوند. همان بخش‌هایی که خواهان تحول و نوگرایی هستند. تعلق خاطر اصولگرایان به یک قشر خاص که بیشتر میل به سنت دارد، آنها را از توجه به دیگر بخش‌های جامعه غافل کرده است. به‌همین‌دلیل است وقتی که کاندیدای محترم اصولگرا با یک خواننده جنجالی رپ عکس تبلیغاتی می‌گیرد، در نخستین گام با واکنش اردوی خودش روبه‌رو می‌شود. آنها که سال‌ها خود تابو وضع می‌کرده‌اند، به ناچار در موقعیتی قرار می‌گیرند تا به دست خودشان تابوشکنی کنند! آن هم برای جلب نظر بخش‌هایی از جامعه که سال‌ها با آنها دیالوگی برقرار نکرده بودند. آن شکل ارتباط‌گیری ناشیانه طبیعی است که با واکنش گسترده روبه‌رو می‌شود. چنان‌که آن «عکس» برجسته شد و در رسانه‌ها بازتاب گسترته یافت. اصولگرایان سال‌هاست که فقط به درون خود نظر می‌کنند و از توجه به بیرون غافل‌اند. اشکال در حصاری است که به دور خود کشیده‌اند. این انتخابات به‌درستی نشان داد که در میان همان اردوگاه هم گفت‌وگوی چندانی وجود ندارد؛ ازهمین‌رو است که همواره در بیرون از همان دایره با مشکل روبه‌رو می‌شوند. فاصله‌گرفتن اصولگرایان از بخش‌های نوگرا و تحول‌خواه جامعه آنها را از گفتمان غالب دور نگه داشته است. گفتمانی که درون همین جامعه متکثر پدید آمده است و با حمایت از کاندیدای پیروز آن را تثبیت کرده است. هنر اصلاح‌طلبان در نزدیک‌شدن به این گفتمان غالب است. گفتمانی که در تعاملی دوسویه – میان نخبگان اصلاح‌طلب و بخش‌های متکثر جامعه – شکل گرفته است تا دیگر بار در بسیجی گسترده افسار مختلف جامعه را به صندوق‌های رای ترغیب کند. این بار هم مانند دفعات پیش آمار درخور توجهی به سبب رای اصلاح‌طلبان افزوده شد. رشد آرای اصلاح‌طلبان حکایت از نزدیکی آنها به لایه‌های مختلف جامعه دارد. اصلاح‌طلبان به‌درستی دریافته‌اند با تغییر نسل، جامعه نیز تغییر کرده است. آرمان‌های جوان امروز با آرمان‌های جوان سال‌های دهه ۶۰ و ۷۰ تفاوت دارد. نگاه او معطوف به آینده است. جوان امروز، خودش را با جوان کشورهای توسعه‌یافته مقایسه می‌کند نه با کشورهایی در حد چند کشور همسایه! آرمان او نقش‌داشتن در توسعه کشور است. او به انتخابات به‌مثابه یک مراسم، مناسک یا آیین نمایشی نگاه نمی‌کند. او انتخابات را فرصتی برای تغییر می‌داند؛ از آنچه هست، به آنچه باید باشد. او به فرادی کشورش می‌اندیشد؛ به فردایی که همه بتوانند در آن نقش ایفا کنند. حتی همان جوان اصولگرای رقیب! این آرمان و گفتمان اصلاح‌طلبی است. آیا اصولگرایان با این گفتمان همراه خواهند شد؟ آینده چه نشان خواهد داد؟

...

پس از تحریر: به‌راستی چرا رسانه ملی از تحلیل نتیجه انتخابات باز ماند و عرصه را به دیگر رسانه‌ها واگذار کرد؟؟



ناهید طباطبایی

اینجا، خیابان خرمشهر، خیابان فرهاد، نبش اولین کوچه، خانه زیبای دوطبقه‌ای بود با نمای سبز زیتونی. خانه‌ای که ۴۰،۳۰ سال پیش، هر هفته دوشنبه‌ها دختر جوانی در حالی که کتاب «چرنی» و «باخ» را بغل کرده بود، با نگرانی و دلشوره از چند پله جلوی در ورودی آن بالا می‌رفت، روی پاکرد و آن می‌ایستاد و آرام دکمه زنگ را فشار می‌داد و در انتظار بازشدن در، به صداهایی گوش می‌داد که از درون خانه می‌آمد. در که باز می‌شد، دختر وارد

هال چهارگوشی می‌شد که دو در داشت؛ یکی از آن درها به بقیه خانه راه داشت و در دیگر، در اتاقی بود که از داخل آن صدای پیانو می‌آمد؛ شاگردی تمرین پس می‌داد؛ گاهی خوب و گاهی ناشیانه. تمرین که تمام می‌شد، بعد از چند ثانیه دختر همان تمرین را می‌شنید که این‌بار چنان استادانه نواخته می‌شد که دختر مسحور می‌شد و پادش می‌رفت تا چند دقیقه دیگر خودش باید تمرین پس بدهد. بعد در اتاق باز می‌شد، شاگردی بیرون می‌آمد و دختر می‌رفت تا پشت پیانو بنشیند و تمرین خود را پس بدهد. اتاق با نور یک چراغ

مطالعه در بالای پیانو روشن می‌شد و کنار پیانو یک صندلی بود که امانوئل ملک‌اصلانیان با موهایی سفید و باشکوه، کراوات و ژاکتی خوش‌رنگ، روی آن نشسته بود و با مهربانی به شاگرد خود نگاه می‌کرد و لبخند می‌زد. لبخندش، لبخند آدمی بود که بیشتر می‌داند؛ اما به آن مغرور نیست. استاد کم‌حرف بود و دختر بی‌حرف. ابهت استاد بیش از آن بود که

دختر بتواند دهان باز کند. آن وقت دختر با دلهره انگشتانش را روی شاسی‌های می‌گذاشت و تکه‌ای از «چرنی»، یک قطعه از باخ و نیمی از «والس» شوین را می‌نواخت. استاد می‌گفت: «دختر تمرین کن. دیر می‌شود. زندگی مجال نمی‌دهد. حسرت این روزها را خواهی خورد». دختر بهانه‌ای می‌آورد و قول می‌داد. یک بار استاد گفت: «وقتی به کنسرواتوار برلین می‌رفتم، جنگ دوم جهانی شروع شد. روز اولی که شهر را بمباران کردند، یک ساعت دیرتر به مدرسه رفتم. استاد من را تنبیه کرد و گفت اگر نظم نداشته باشم هیچ‌وقت در هیچ کاری موفق نمی‌شوم. تو هم باید نظم داشته باشی. اقلا روزی دو ساعت تمرین کن». بعد خودش پشت پیانو می‌نشست و همان تمرین‌ها را می‌نواخت. دختر به دست‌های استاد مات می‌ماند و استاد که حیرت او را می‌دید، این بار همان تمرین را با عوض کردن دست‌ها می‌نواخت و دختر مات‌ضرب‌ری می‌شد که دو ساعد او بالای شاسی‌ها می‌ساخند و فکر می‌کرد این نواختن یک نابغه است. دختر سه سال شاگرد او بود و بعد زندگی او را بلعید.

خانه داشت ویران می‌شد تا تبدیل به آپارتمانی نوساز بشود برای نوکبسه‌گان یا شاید هم نمایشگاه ماشین یا یک رستوران. مگر نه اینکه اینجا محله خوردن است؟ اما مطمئنم که هیچ‌کس به فکر این نیست که این خانه باید موزه می‌شد، یا یک مرکز فرهنگی یا یک کتابخانه. راستی چرا هیچ‌کس به این فکر نمی‌افشد که این خانه باید حفظ می‌شد و باید کنار در آن تابلویی نصب می‌شد که «اینجا محل زندگی امانوئل ملک‌اصلانیان، آهنگ‌ساز نام‌آور معاصر بوده است». مگر ما چند تا ملک‌اصلانیان داریم؟

خانه داشت ویران می‌شد تا تبدیل به آپارتمانی نوساز بشود برای نوکبسه‌گان یا شاید هم نمایشگاه ماشین یا یک رستوران. مگر نه اینکه اینجا محله خوردن است؟ اما مطمئنم که هیچ‌کس به فکر این نیست که این خانه باید موزه می‌شد، یا یک مرکز فرهنگی یا یک کتابخانه. راستی چرا هیچ‌کس به این فکر نمی‌افشد که این خانه باید حفظ می‌شد و باید کنار در آن تابلویی نصب می‌شد که «اینجا محل زندگی امانوئل ملک‌اصلانیان، آهنگ‌ساز نام‌آور معاصر بوده است». مگر ما چند تا ملک‌اصلانیان داریم؟

خانه داشت ویران می‌شد تا تبدیل به آپارتمانی نوساز بشود برای نوکبسه‌گان یا شاید هم نمایشگاه ماشین یا یک رستوران. مگر نه اینکه اینجا محله خوردن است؟ اما مطمئنم که هیچ‌کس به فکر این نیست که این خانه باید موزه می‌شد، یا یک مرکز فرهنگی یا یک کتابخانه. راستی چرا هیچ‌کس به این فکر نمی‌افشد که این خانه باید حفظ می‌شد و باید کنار در آن تابلویی نصب می‌شد که «اینجا محل زندگی امانوئل ملک‌اصلانیان، آهنگ‌ساز نام‌آور معاصر بوده است». مگر ما چند تا ملک‌اصلانیان داریم؟

روز جمعه، تیم فوتبال هنرمندان کشور به نفع تعاونی‌های سیوزن‌دوری اسان سیستان‌ولیدوچستان، فوتبال بازی خواهد کرد. تعاونی فرهنگی آموزشی راه رشد قصد دارد در راستای مسئولیت اجتماعی خود مسابقه خیریه فوتبالی را بین جمعی از هنرمندان کشور و کارمندان این تعاونی به نفع تعاونی‌های زنانه سیوزن‌دوری استان